



## تقریم شبانی

(۲)

باز گردیم به حرفی که اوایل مقال ، در تقویم چوپانی به زبان آوردیم و تا چهلم رسیدیم. روز چهلم بعد از عید که مصادف با گاهنبار زردشتیان است ، همه گوسفندداران پاریز به محلی بنام «شاه خیرالله» میروند ، و در کنار کوه ، «آش شیر» می پزند و مجاناً به همه کسانی که آنجا آمده اند ، می دهند . در واقع بجای آب ، در آش ، شیر می ریزند و خیلی خوش مزه می شود . من این رسم را یکی از مراسم توجه به افاهیتا ، خدای زایش و شیروبرکت ، می دانم . دلیل من اینست که اولانا هیتا خدای زایش و خدای گوسفندان نیز هست ، ثانیاً یک سنگ بزرگ در کنار کوه هست به نام «سنگ دختر» که زیارت سنگ هم انجام میشود<sup>۱</sup> . اطراف این کوه تا فاصله های هفت هشت فرسخی ، همه مرتع و «رو گاه» و مرکز اجتماع گوسفندداران پاریز و پس کوه دهشتران است .

مزار یکی از اولیاء بنام شاه خیرالله هم در آنجا هست ، متأسفانه این کوه در کنار معدن مس سرچشمه قرار گرفته و من نمیدانم که آیا او هم به داخل کوره سرازیر خواهد شد یا خدای آب و باران نجاتش خواهد داد . زبان حال این کوه در کنار مس سرچشمه<sup>۲</sup> ، و در جوار «شاه خیرالله» عارف صوفی ، گوئی به این بیت عرشی زرگر پاکستانی مترنم است :

سی سال رفت ، کاین مس دل بر کف من است

کسو عارفی که صحبت او نقد کیمیاست ؟

---

✨ آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین قلم و محققان نکته یاب معاصر.

از چهلم تا صد و بیستم را (دوماه ونیم) «میان روغنی» می خوانند که درین مدت روغن خواهند گرفت . روز هشتم به «نصفه میان» معروف است ، و درین روز بود که خلمه را از مادرها جدا می کردند و دیگر شیرری به آنها داده نمیشد .

در روز پنجاهم پشم چینی صورت میگرفت . صاحب گله آن روز ناهار را «چنگ مال» به کارگران میداد (خرما و نان و روغن را بهم می مالیدند ، و بهترین چنگ مال آن بوده که موقع مالش ، روغن از لای انگشتان مالنده بچکد!)

روز نودم «چوپان بندی» می کردند ،<sup>۲</sup> درین روز تمام گوسفندها را میشمردند ، ده يك گوسفند مال چوپان است : چوپان دهده گوسفندها را از آغل خارج می کند ، و یازدهمی را برای خودش برمی دارد. مالك گله خیلی مواظب است که چوپانش راضی بماند ، خوردن حق چوپان بزرگترین گناه محسوب میشود .<sup>۴</sup> این مراسم را «رگا» می گویند ، و میدان گاه تقسیم بندی را «جاویه» گویند.<sup>۵</sup>

بعد از این مراسم ، اگر صاحب گله از چوپان خود راضی بود ، آنرا دوباره تحویل او میداد ، و گرنه به دیگری می سپرد. چوپان بر حسب بنیه به صورت «نیم مرد» یا «يك مرد» کار میکرد ، یعنی یا با دیگری شريك می شد و يك شبانه روز یکی و يك شبانه روز دیگری همراه گوسفندان میرفت - این «نیم مرد» بود ، ولی آنکه همیشه می ماند «يك مرد» بود ، در واقع میشود این ترکیب زیبارا به جای «فول تایم» بکاربرد ! هر گله ، به تناسب آغل و چراگاه ۸۵۰ تا يك هزار گوسفند داشت ، و این بر حسب يك حساب اقتصادی دقیق بود ، زیرا کمتر از این تعداد معمولاً از جهت اقتصادی صرفه نداشت و گران تمام میشد ، و بیشتر از آن هم از جهت تعداد سگها و قدرت چوپان امکان نگاهداری و کنترل آن نبود . جیره چوپان برای تمام سال (سیصد و شصت و پنج روز) روزانه نیم من وسی سنگ آرد - جو و گندم بالمناصفه - بود . ازین جیره ، سی سنگ (يك هشتم من = چهار سیر) مختص سگ بود که آنرا «خمیر سگی» می گفتند و چوپان آنرا خمیر می کرد و به سگ می داد .

چوپان علاوه بر آن يك من ونیم پشم هم سهمیه داشت که برای نمد او میدادند . زیرا نمد چوپان مهمترین وسیله حفاظت او از سرما و گرما بود ، و آستین های بلند داشت و گاهی در برابر گرگ هم وسیله دفاعی او بود - یعنی دست را در آستین می کرد و هنگام حمله گرگ - که معمولاً دهان گرگ باز است<sup>۶</sup> - آنرا در دهان گرگ فرو می برد و خفه اش می کرد. علاوه بر آن يك مسئله دیگر هم هست که از جهت علمی درخور مطالعه است و آن اینکه چوپانی که نمد بردوش داشته باشد ، او را صاعقه نمی زند ! دندان مار و نیش کژدم نیز بر نمد کارگر نیست و وقتی چوپان در نمد فرو می رود از سنگ پشت هم خیالش جمع تر است !

چوپان ، هم چنین ، هر چه گوسفند داشته باشد ، حق دارد در گله بیندازد و از مرتع و چراگاه مجاناً استفاده کند، این حق را من تشبیه کرده ام به فرزندان معلمین دبیرستان البرز که حق دارند در آن دبیرستان مجاناً درس بخوانند ! و هم چنین فرزندان استادان دانشگاه تهران که آنها را هم از پرداخت شهریه معاف ساخته اند !

در تمام مدت - از چهلم تا صد و بیستم - که روغن می گیرند ، دوره فعالیت اصلی و اساسی گوسفندداران است . اولین شیری را که ماست کردند، برای روغن گرفتن ، داخل مشک می ریزند و بر جلنگومی بندند و آنقدر می جنبانند تا کره حاصل شود. سپس دست در مشک می کنند و درات کره را بهم «میچو» کرده بیرون می آورند ، نخستین مچوی «مسکه» را می برند و بر این سوراخ مورچه می گذارند . این سهم مورچگان است <sup>۷</sup> . دختری که آنروز مسکه می گیرد نباید به حمام رفته باشد! هر گوسفند ، بسته به ترسال یا خشک سال ، نیم من یاسه چارک روغن می دهد .

وقت ذوب کردن کره (باز کردن مسکه) آنها را در دیگ می ریزند . سه طرف دیگ و دانه کشک می گذارند ، «دکارت» را هم (دو کارد ، وسیله ای است دوشاخه که وسط آن را بانخ می بندند و کار قیچی را می کند برای چیدن پشم گوسفند) کنار آن می گذارند ، و آن وقت کره ها را آب می کنند و روغن را از «دوغشت» جدا می سازند . دوغ را هم می جوشانند تا غلیظ شود و گلوله می کنند تا کشک شود .

معمولاً آنها که گوسفند کم دارند با هم دیگر شریک میشوند و یک گله پانصد تائی ممکن است مرکب از ده یا پنج صاحب گوسفند باشد . وقتی تعداد گوسفند کافی نبود ، شیر هارا «می پیمایند» - یعنی ظرف شش یا هفت روز ، به تناسب تعداد گوسفندان ، هر کس تمام شیر از وی شود ، مثلاً اگر یکی پنجاه تا و دیگری صد تا و دیگری دویست تا گوسفند داشته باشد ، شیر تمام این ۳۵۰ گوسفند به هفت روز تقسیم میشود ، روز اول شیرها متعلق به ۵۰ گوسفند است ، روز دوم و سوم (دوروز) متعلق به آنکه صد گوسفند دارد ، و روز چهارم تا آخر دیگر مال آنکه دویست تا دارد . و این دور دوباره تجدید می شود . این برای اینست که شیر کافی در اختیار هر کسی قرار گیرد که ارزش اقتصادی داشته و بتواند آنرا یک جا پنیر کند یا کره بگیرد . در واقع این یک شرکت تعاونی چند هزار ساله است که هر کسی به تناسب سهام خود از آن بهره می برد . آنها که در گله با هم شریک هستند ، به هم دیگر «عم پیمون» یا «هم ۹۵» (از دوشیدن) میگویند .

بنظر من «مجمع های دام داری» بزرگ امروز ، «نئودال های» بزرگ دام داری هستند که به ناحق ، جانشین شرکت های تعاونی دام داری حقیقی روزگار گذشته شده اند .<sup>۸</sup>  
بعد از صد و بیستم (آخر تیر ماه) نوبت «شیر پنیری» است . یعنی حدود دو ماه (تا

پایان شهریور) هرچه شیر بدست آید به صورت پنیر بسته خواهد شد ، زیرا شیر مقدار آ کمتر است ولی به علت اینکه علفها خشک شده اند و گوسفندها بیشتر دانه و «پخل» خشک می چرند شیرشان چربتر و پنیر مرغوب تر می شود . پنیرها را قالبی می برند و توی «تجن» (پوست باموی بلند) می گذارند و نگاه میدارند ، خشک می ماند و خراب نمیشود . معمولا پنیر از شیر بز است زیرا ، میش را بعد از «شیر-پنیر» کمتر باید دوشید .

درین مدت ، اغلب گوسفندها را یک روز در میان و بعد دو روز در میان و بالاخره سه روز در میان می دوشند (زیرا شیر کم شده است) . آخرین شیر - ده روز آخر شهریور و اول مهرماه - را که خیلی چرب است اختصاص می دهند به پختن «نان شیری» ، یعنی بجای آب ، در آرد شیر می ریزند و اندکی زرچوبه به آن می افزایند و روی تابه یا داخل ساج می گذارند تا پخته شود . این ایام را «کماچ چوپانی» و یا «کماچی» می گویند .

از اواخر شهریور ، «قوچ انداز» و بیست روز بعد از آن «ثری انداز» شروع میشود و این فصل «مهرجان» است که میشها و بزها آماده «گشن» و جفت پذیر میشوند و گوسفندان نر - قوچها و نریها (بزهای نر) به اصطلاح ، «شور» می کنند<sup>۱</sup> . (واقعاً هم شور کردن حقیقت دارد ، همینطور بوی تنیدی از اطراف آنها پراکنده میشود ، و مرتب صدا می کنند و جفت می خواهند . نرها درین روزها کور و کر میشوند و اداره کردن آنها سخت مشکل است . این چند صباح ، در کوهستان ، گوئی - جهان پر سماع است و مستی و شور ! درین روزها پشت قوچها را با گل ارمنی رنگ می کنند . نمیدانم این رنگ سرخ در برانگیختن هوسها و شور جوانی چه تأثیری دارد ؟

میش و بز حدود پنج ماه شکم دار هستند . میشها بیست روز زودتر از بزها می زایند (میشها از دهم بهمن و بزها یک ماه به عید) و به همین دلیل روز دهم بهمن (جشن سده) طبقه زه کش به آغل بندی و کرم بندی و گلوه بندی می پردازند . روزاز نو، روزی از نو<sup>۱</sup>

## پایان

۱ - رجوع شود به خاتون هفت قلعه جاب دوم ص . ۳۴۷ و ۳۳

۲ - درباره این کوه منفرد مرتفع هم ، بنده پیشنهادی دارم که شرکت مس سرچشمه یا تروتمندان «پول در آره» دیگر می توانند آنرا به مرحله عمل بیاورند . اگر به اروپا رفته باشید، در مورد این گونه قله های عمودی یک کار جالبی کرده اند یعنی با زنجیرها و سیم های قوی از پائین کوه تا بالای کوه وسیله تقاله ای حمل می کنند و تماشاگران را به بالای کوه میبرند و وسط راه و بالای کوه یک چائی یا قهوه داغ به شکم آنها می بندند و سی چهل تومان می گیرند ، هم فال است و هم

تماشا. انقدر این دستگاها مشتری دارد که گاهی باید برای آن صاف کشید. مسن خود با ایرج افشار بالای ابر رفتم و وقتی یا تون می آمدیم و از ابر گذشتیم به یاد براق و پر جبرئیل افتادم که همینطورها از فراز ابر فرود می آمد. این دستگاه را در اروپا «تله فریک» و «تله فراز» می گویند (Téléphéage). يك نوع دیگرش هم هست که چرخهای آن دنده دار است و عمودی با طنابهای کلفت فلزی روی کوه کشیده میشود و «فونی کولر» (Funiculaire) می خوانند. من امیدوارم برای این کوه شاه خور الله فکری بشود، بشرط اینکه روزچهلیم، همانطور که گوسفندداران پارین آتش شیر مجانی به این و آن می دهند، صاحبان این وسائل نیز - تنی چند را تا بالای کوه ببرند، و مخلص و ایرج افشار را هم فراموش نکنند.

علاوه بر آن، معدن سرچشمه که رسم روستامنشی و گله داری را درین خاک از هیان برداشته حق آنست که بیاید و یک موزه ویلاژ Vallge - موزه دهکده، در حوالی همین کوه - محل آبادی خیر آباد - درست کند تا مردمی که به آنجا میروند بقایای آثار ده، مثل آسیا و سنگ و آلات آن بیل و شخم و خیش و گرجین و غیره را ببینند و ادوات گوسفندداری مثل مشک و سه پایه و بادیه و پلاس را تماشا کنند. در این کار دانشکده علوم اجتماعی هم باید به آنان کمک کند، مخلص هم به عنوان یک روستائی که روزی در آن دیار «خاک خور» بوده است، به آنان کمک فکری و غورمادی خواهد نمود. دیگران «مالا» کمک کنند و مخلص «جانا»

۳ - خود مردم، «نودون» گویند. این داوونون، مراسم و عادت را هم میرساند مثلاً، آرسون (عروسی)، حلقه برون (حلقه بردن)، سیمون (مراسم سوم را برگزار کردن) و ...  
۴ - در افسانه های کوهستان ماهست که مرغ حق - که شبها تا صبح حق حق می زند - در ابتدا اربابی بوده است که چیره چوبان و حق گوسفندان او را خورده است، و بالنتیجه به شکل مرغی درآمده که تمام شبها بیدار می ماند و تا صبح ناچار است، حق را تکرار کند، و حق حق بزند. نزدیکیهای سحر، سه قطره خون از گلویش می چکد و سپس به خواب می رود و غنی زاده شاعر تبریزی گویا از واقعه خیر نداشت که میگفت

بروای مرغ، دگر داد مکن اینهمه بیهده فریاد مکن

کاندرین ساحت دنیا حق نیست آنچه تو می طلبی مطلق نیست

در بعضی جاها، آنرا «مرغ دوغ» گویند (مرحوم کوهی آن مرغ را چند تصور کرده است) و اعتقاد بر این است که این مرغ در نشأة ازل، گله داری بوده است که آب در شیر می کرده، و دوغ را به عابران نمیداده. (در احشام پارین دوغ را مجاناً به مردم میدادند. التماس میکردند که شما را بخدا مشکلی یا ظرفی بیاورید و هرچه میخواهید دوغ ببرید که نعمت خدا را به خاک نریزیم! البته این مربوط به روزگار قبل از مس سرچشمه بوده، و گر نه امروز مهندسان سرچشمه همان دوغ را یک من هشت تومان میخرند، ولی کو دوغ! مگر مرغ دوغ برایشان دوغ و دوغ بزندان)

به هر حال گوسفند داران میگویند که این گله دار خدانشناس ، چهلم را هم نمی‌داده (یعنی مراسم آتشیر را بجا نمی‌آورده) بنابراین خدا او را مسخ کرد و بشکل مرغی در آورد که هر شب «دوغ» دوغ گوید ، و دایم تشنه بماند ،

بچرگله که چوپون در عذابه  
الای مرغ دوغ، دوغ دوغ کن امشو  
ببار بارون که باریدن توابه  
که حال دلبرم امشو خرابه  
(هفتصد ترانه کوهی ص ۷۱) .

۵ - روایت آقای الیاس مجیدی از گوسفندداران پاریز .

۶ - می‌گویند اگر دهان بسته به گله بز نداز خوشحالی دهندش قفل می‌شود !

۷ - برای اینکه بعدها مورچه‌ها مزاحم دیگ‌های روغن نشوند !

۸ - این نکته رایج اعلان رسمی تأیید می‌کند، و آن وقتی است که در روزنامه اطلاعات

مورخ ۲۳ تیر ۲۵۳۶ می‌خوانیم «آگهی مزایده فروش محصولات کشاورزی شرکت سهامی **مجمع صنعتی گوشت!** فارس» (مرودشت جاده سداریوش کبیر) ، لابد منتظر هستید که این محصولات عبارت باشد از ران و راسته بره و سینه کهره و شاخی گوسفند و حداقل بشکل بز و پیشکل میش ، اما خیر ، سر رقم محصول اعلان شده بدین شرح : ۱ - هندوانه ۵۰ تن ، خربزه ۳۵ تن ، طالبی ۳۰ تن . همین و والسلام . وقتی بنامد «سنگ را ببندند و سنگ را بکشایند» آنوقت «مجمع صنعتی گوشت فارس» ناچار باید هندوانه بفروشد وقتی شرکت صنعتی گوشت چنان آگهی دهد ، کارخانه قندپارس هم آگهی مزایده «فروش ۶۱۳ رأس گوسفند موجود خود را در حسین آباد سیاح» به چاپ خواهد رساند. (روزنامه پارس ۱۱ مهر ۲۵۳۶) قندوبز :

۹ - از نوع آن شور کردن و قدرت جنسی بز کوهی که مولوی درباره آن گوید :

آن بز کوهی ، بر آن کوه بلند  
تاعلف چینه ، ببیند ناگهان  
بازدی دیگر ز حکم آسمان  
برکهی دیگر ، براندازد نظر  
ماده بز ببیند بر آن کوه دگر  
چشم او تاریک گردد در زمان  
برجهد سرمست زین که تابدان...  
آن هزاران گز ، دوگز بنمایدش  
تازمستی میل جستن آیدش ..  
باشد اغلب صیداین بز این چنین  
ورنه چالاکت و چست و خستم بین.

۱۰ - قدیمها جشن سده را به این حساب می‌گرفتند که به قول خودشان پنجاه روز و پنجاه شب (مجموعاً صد تا ۱۲ ساعت) به عید مانده بود ، و بچه‌ها در پاریز دور آتش می‌گشتند و می‌گفتند ، سده سده پنجاه روز به نوروز ! ابوریحان هم در التفهیم همین را گوید ، «اما سبب نامش برسد چنان است که از اول تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب» .

مرحوم پورداد عقیده دارد که درست صدروز پس از آغاز زمستان بزرگ پنج ماهه این

جشن گرفته میشد، (ازاول آبان نادم بهمن). خوشمزّه ترازهمه برهان قاطع است که مینویسد «... چون درین روز عدد فرزندان آدم به صد رسید، جشن عظیمی کرد، و بدین نام موسوم شد»<sup>۱</sup> اما هر کس هر چه می خواهد بگوید، بنده را اعتقاد اینست که این جشن در واقع جشن شروع زایش گوسفندان، و نزول خیر و برکت است برای آن مردمی که اقتصاد شبانی داشته اند، و جان و عمرشان در پی گوسفندان صرف مر شده است. زیرا درین روزها بود که، به اصطلاح احشام داران، «زه میکرفت» و صدای بزغاله ها فضا را پر میکرد و پستانها پر شهر می شد، چه جشنی ازین بالاتر! آن نیز به یاد اناهیتا، خدای انوئت و زایش، جشنی که شروعش با قوچ خوردن و نری خوردن شروع میشد، (مهرجان)، و پایانش بازائیدن آنها بوی برکت می داد، سده. علاوه بر آن، مگر نه اینست که درین روزها - سده - مرغها به تخم می آیند بیدها جوانه میزنند و کبکها قهقهه مستی میسرایند و طبیعت بیدار می شود و حتی گربهها «سده ای» میشوند و در جستجوی جفت به بام و در می پرند و میومیو راه می اندازند، حتی در آدمیزادهم - با اینکه قرن هاست که جفت گیری چهار فصله دارد - بازهم در این فصل، آرزوی های خفته بیشتر بیدار می شوند، و به همین دلیل بعضی دانشمندان اعتقاد دارند که آدمیزادهم مثل سایر حیوانات، یک وقتی، فصل معینی هوائی می شده و به جفت گیری می پرداخته. و آن فصل ایام سده بوده.

## زیرکی و عشق<sup>۲</sup>

- |                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| غریبان را زیرکی، سازحیات،  | شرقیان را عشق، را زکاینات.  |
| زیرکی از عشق گردد حق شناس، | کار عشق از زیرکی محکم اساس. |
| عشق چون با زیرکی همسر شود، | نقشبند عالم دیگر شود.       |
| خیز و نقش عالم دیگر بنه،   | عشق را با زیرکی آمیزه.      |

علامه اقبال لاهوری

۱ - بررسی مسائل جهان محسوس = زیرکی

۲ - وصول به معنی ثانوی = عشق